



Introducing, Comparing, and Criticizing The Description of Mohammad Ibn Qavam Balkhi and The Description of Qazi Ibrahim Tatavi (Based On Verses From *Makhzon Al-Asrar*)

Alireza Nabilou 

Professor of Departemant of Persian Language and Literaturefaculty, Faculty of Literature and Humanities, University of Qom, Qom, Iran. E-mail: dr.ar_nabiloo@yahoo.com

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received 24 August 2023 Received in revised form 23 November 2023 Accepted 15 January 2023 Published online 21 February 2024</p> <p>Keywords: Makhzan al-Asrar, Mohammad Qavam, Ibrahim Tatavi, Nizami.</p>	<p>In the present research, it is tried to select verses from the Maxzan al-Asrâr by referring to the manuscripts of two important exegesis of Nezâmi's Maxzan al-Asrâr, namely the exegesis of Mohammad ibn Qavâm Balkhi, known as Karri, from the 8th century AH and the exegesis of Qâzi Ibrâhim Tatavi from the 11th century AH, and then The exegesis and analysis of both commentators about these verses should be examined and compared. The commentary of Mohammad bin Qavâm Balkhi is one of the oldest commentaries of the Maxzan al-Asrâr, the manuscript of which is available, and subsequent commentators are often influenced by this work. Qâzi Ebrâhim Tatavi has repeatedly mentioned Muhammad Qavâm Balkhi in his commentary on Maxzan al-Asrâr. In this research, while comparing the explanations of the verses from both commentators, it is shown that Qâzi Ebrâhim was not just an imitator, and in some verses, he innovated and provided different explanations and analysis, and traces of imitation are also evident in some verses. For this purpose, some verses that are sometimes difficult and ambiguous have been selected to determine whether these interpretations are sufficient in their analysis or whether they have not been able to resolve the ambiguity and the problem still remains.</p>

Cite this article: Nabilou, A. (2024). Introducing, Comparing, and Criticizing The Description of Mohammad Ibn Qavam Balkhi and The Description of Qazi Ibrahim Tatavi (Based On Verses From *Makhzon Al-Asrar*). *Persian Language and Literature*, 76 (248), 213-229. <http://doi.org/10.22034/perlit.2024.58122.3549>



© The Author(s).

DOI: <http://doi.org/10.22034/perlit.2024.58122.3549>

Publisher: University of Tabriz.

معرفی، مقایسه و نقد شرح محمد بن قوام بلخی و شرح قاضی ابراهیم تتوی

(با تکیه بر ابیاتی از مخزن الاسرار)

علیرضا نبی‌لو

استاد، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه قم، قم، ایران. رایانامه: dr.ar_nabiloo@yahoo.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	در پژوهش حاضر کوشیده می‌شود با مراجعه به نسخه‌های خطی دو شرح مهم <i>مخزن الاسرار</i> نظامی یعنی شرح محمد بن قوام بلخی معروف به کُری مربوط به قرن هشتم هجری و شرح قاضی ابراهیم تتوی متعلق به قرن یازدهم هجری، ابیاتی از <i>مخزن الاسرار</i> انتخاب شود، و شرح و تحلیل هر دو شارح درباره این ابیات بررسی و مقایسه شود. شرح محمد بن قوام بلخی از قدیمی‌ترین شروح <i>مخزن الاسرار</i> است که نسخه خطی آن در دسترس است و شارحان بعدی غالباً از این اثر تأثیر پذیرفته‌اند؛ قاضی ابراهیم تتوی در شرح خود بر <i>مخزن الاسرار</i> ، مکرر از محمد قوام بلخی یاد کرده‌است. در این پژوهش ضمن مقایسه شرح ابیات از هر دو شارح نشان داده می‌شود که قاضی ابراهیم صرفاً مقلد نبوده و در برخی ابیات دست به نوآوری زده و شرح و تحلیل متفاوتی ارائه داده و در برخی ابیات نیز رد پای تقلید مشهود است. برای این منظور چند بیت که بعضاً دشواری و ابهامی دارند انتخاب شده تا مشخص شود که آیا این شروح در تحلیل آن‌ها راهگشا و بسنده هستند یا از عهده رفع ابهام بر نیامده‌اند و مشکل کماکان باقی مانده‌است، در عین حال میزان تأثیرپذیری قاضی ابراهیم یا ابتکار او نیز نشان داده می‌شود.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۶/۲ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۹/۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۵ تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۲/۰۲	کلیدواژه‌ها: <i>مخزن الاسرار</i> ، محمد قوام، ابراهیم تتوی، نظامی

استناد: نبی‌لو، علیرضا. (۱۴۰۲). معرفی، مقایسه و نقد شرح محمد بن قوام بلخی و شرح قاضی ابراهیم تتوی (با تکیه بر ابیاتی از *مخزن الاسرار*). *زبان و ادب فارسی*،

۷۶ (۲۴۸)، ۲۱۳-۲۲۹. <https://doi.org/10.22034/perlit.2024.58122.3549>



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه تبریز.

مقدمه

مخزن‌الاسرار نظامی یکی از آثار جریان‌ساز در زبان و ادبیات فارسی است و نظامی با این اثر که اولین منظومه اوست خود را به خوانندگان و مخاطبان شعر فارسی شناساند؛ مخزن‌الاسرار دارای تنوع موضوعی خوبی است، از یک سو اختصاصاً به مناجات و ستایش خداوند پرداخته و با نعت پیامبر(ص) مضمون‌سازی بسیاری کرده‌است و از سوی دیگر با خلوت‌های شبه‌عارفانه و بهره‌گیری از این خلوت‌ها فضای خیال‌انگیز و شاعرانه‌ای ترسیم کرده و خواننده را به دنیای فراواقع‌گرایانه خود وارد می‌کند و نهایتاً با مقالات بیست‌گانه و حکایات مربوط به هر مقاله به موضوعات ارزش‌مندی می‌پردازد که به تدبیر منزل و سیاست مدن شباهت دارد و هیچ انسانی از آن بی‌نیاز نیست. از طرف دیگر آثار نظامی بسیار مورد اقبال و تقلید شاعران دیگر واقع شده و جریان منظومه‌نویسی او تا دوره معاصر نیز طرفدارانی داشته و برای سلايق مختلف شاعران، آبخور فکری خوبی فراهم کرده‌است. این اثر با تمام ویژگی‌های فوق از زبان شاعرانه و بعضاً منحصر به فردی برخوردار است که بدون شرح و تفسیر ممکن است برخی ابیات آن برای خوانندگان قابل فهم و دریافت نباشد، بنابراین از گذشته ضرورت شرح و تحلیل ابیات آن، سبب شده مخزن‌الاسرار در کانون توجه برخی شارحان قرار گیرد. دلیل توجه شارحان به این اثر، وجود دشواری‌ها و مشکلاتی است که در ابیات مخزن‌الاسرار دیده می‌شود «این غریب‌طلبی حتی در تعبیرات او هم قابل ملاحظه است. در بسیاری موارد تعبیری که او برای تقریر یک معنی عادی دارد متضمن غرابت است و حتی تصویرهای استعاره‌آمیز را نیز با ظرافت در تعبیر عرضه می‌کند» (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۲۱۳)؛ هرچند شارحان کوشش کرده‌اند که تا حد امکان و دریافت خود به شرح و توضیح مشکلات آن بپردازند، با وجود این، برخی از سخنان نظامی، گویی فقط توسط خود او فهمیده می‌شود و مخاطبش نیز خود شاعر است «قسمی از اقوال او همچنان در پیچ‌وخم مضمون‌های غریب درگیرست که به نظر می‌آید شاعر جز خود مخاطبی ندارد و به اینکه خواننده تمام لطف بیان او را در کنایه‌ها و اشاره‌های مبهم و سرپوشیده‌اش درک کند یا نکند اهمیت نمی‌دهد» (همان: ۲۱۹).

منظومه‌های دیگر نظامی با وجود پیچیدگی و دشواری ابیات، به دلیل روایی و داستانی بودن، از تراجم ابیات دشوار دور هستند، ولی در بین آثار او مخزن‌الاسرار متمایزتر و خاص‌تر است «زبان نخستین منظومه نظامی، بی‌اندازه دشوار است. شاید وی خواسته است که در آن، تسلط خود را به تکنیک پیچیده شعری نشان دهد» (برتلس، ۱۳۵۵: ۷۱). در هر حال زبان خاص، صورخیال و معانی نو به سخن او سبکی تازه را تحمیل می‌کند که بعد از او تکرارنشده است «وی در انتخاب الفاظ و کلمات مناسب و ایجاد ترکیبات خاص تازه و ابداع و اختراع معانی و مضامین نو و دلپسند در هر مورد، و تصویر جزئیات و نیروی تخیل ... و به کاربردن تشبیهات و استعارات مطبوع و نو در شمار کسانی است که بعد از خود نظیری نیافته است» (صفا، ۱۳۸۱: ۸۰۸).

شارحان بسیاری سعی کرده‌اند دشواری‌ها و مشکلات مخزن‌الاسرار را حل کنند، با توجه به قدیمی‌ترین شرحی که در دسترس است یعنی شرح محمد بن قوام بلخی، او آغازگر این راه بوده‌است و شارحان بعدی غالباً تحت تأثیر این شرح به توضیح و تفسیر مخزن‌الاسرار روی آورده‌اند؛ یکی از این شارحان قاضی ابراهیم تنوی است، او قاضی شهر تته از شهرهای قدیم شبه‌قاره بوده و در سال ۱۰۳۷ هجری قمری شرح مخزن‌الاسرار خود را نوشته و آن را به حاکم سند، یوسف محمدخان تقدیم کرده است. قاضی ابراهیم از شرح محمد قوام بلخی بسیار بهره برده و در بخش‌های مختلف شرح خود به آن اشاره کرده، و بدیهی است که شرحش تحت تأثیر شرح او باشد، به‌عنوان نمونه به چند مورد از ارجاعات قاضی ابراهیم به شرح محمد قوام بلخی اشاره می‌شود: «در شرح محمد بلخی المعروف به کری آورده که از پشته گل، حیوانات مرادند» (قاضی ابراهیم: برگه ۱۸)؛ «در شرح محمد بلخی آورده‌است که از جبهه گردون، ستارگان مرادند» (همان: برگه ۱۹)؛ «در شرح محمد بلخی آورده‌است یعنی شکفتن نسرين که از غنچه‌گی به گلی‌اش آورده» (همان: برگه ۲۰) و «مشکین غبار برین تقدیر لازم است که صفت تو باشد نه صفت خاک چنانچه در شرح محمد

بلخی آورده است» (همان: برگه ۳۸). کار قاضی ابراهیم در شرح برخی ابیات، مشابهت زیادی با شرح محمد قوام دارد و اگر از ظواهر عبارات دور شویم دقیقاً همان معنا و شرح را آورده و چنان که گذشت در مواضع بسیاری از شرح خود به این مطلب متذکر شده‌است، او برخی از ابیات را نیز متفاوت و متمایز از محمد قوام شرح کرده و نشان می‌دهد مقلد صرف نیست و سعی کرده نظر و نوآوری‌های خود را نیز به قلم بیاورد. در این پژوهش سعی شده همین مطلب تقلید و نوآوری قاضی ابراهیم تتوی در مقایسه با شرح مخزن‌الاسرار محمد قوام بلخی معروف به کُری بررسی شود و در آغاز بحث به معرفی اجمالی دو نسخه پرداخته می‌شود:

شرح مخزن‌الاسرار محمد بن قوام بلخی به شماره ۱۹۳۳۱ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود و تاریخ کتابت آن به ۱۲۴۲ق برمی‌گردد، نسخه دارای قطع خشتی و به خط نستعلیق است و در بخش اول نسخه، ابیات مخزن‌الاسرار ذکر می‌شود و در بخش دوم ابیات دشوار، شرح داده شده‌است. شارح به نکات بلاغی، اشارات، آیات و اقوال نیز نیم‌نگاهی دارد و فقط به معنای ابیات بسنده نکرده، شارح به تشویق و خواست جمعی از دوستان به این کار روی آورده و می‌گوید: «طائفه‌ای از یاران محترم و دوستان همدم باعث شدند تا چنانچه پیش ازین حواشی دو قسم سکندرنامه و شرفنامه خواجه نظامی مذکور نبشته شده‌است مشکلات مخزن‌الاسرار نیز بعبارت سریع الفهم شرحی مفصل و فصلی مکمل پرداخته‌آید» (محمد بن قوام بلخی: برگه ۴۳).

شرح مخزن‌الاسرار قاضی ابراهیم تتوی به شماره ۴۸۱۴ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود و تاریخ کتابتش به سال ۱۰۹۷ق برمی‌گردد، این نسخه به خط نستعلیق و در ۱۶۲ برگ نوشته شده‌است، نسخه فاقد تذهیب و جدول و تصویر است، کاتب آن عبدالمجید است، نسخه حاضر با این عبارت آغاز می‌شود: «بسم الله الرحمن الرحيم. شکر بی‌حد و سپاس بی‌عد حکیمی را سزد که بمقتضای حکمت بالغه و قدرت کامله لسان انسان را کلید مخزن اسرار غیبی ساخت و...» (تتوی: برگه ۴)؛ و با عبارت زیر پایان می‌یابد: «بود حقیقت بشمار درست/ بیست و چهارم ز ربیع نخست/ از گه هجرت شده تا این زمان/ پانصد و پنجاه و دو افزون بران، سابقا در ذیل بیت پانصد و پنجاه بس ایام خواب مذکور شد که در میان این دو تاریخ تناقض هست فافهم» (همان: ۱۶۲). نثر تتوی در مقدمه ادیبانه و فنی است و خطاب به یوسف محمدخان حاکم سند است. نسخه نهایتاً به ترقیمه کاتب ختم می‌شود: «تمت بالخیر و الظفر بتاريخ پنجم شهر جمادی‌الثانی سنه ۱۰۹۷... فقیر الحقیق عبدالمجید کاتب» (همان).

۱. روش پژوهش

پژوهش حاضر به شیوه توصیفی، مقایسه‌ای و تحلیلی، مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای انجام شده، و پس از مطالعه نسخه‌های خطی دو شرح مخزن‌الاسرار، به تطبیق و مقایسه تفسیر و توضیحات این شارحین پرداخته و سعی کرده تا حدودی آن‌ها را تحلیل کند و با توجه به بافت متنی ابیات، معانی آن‌ها را ارزیابی کند. برای این پژوهش از بین شروح مختلف، شرح محمد بن قوام و شرح قاضی ابراهیم تتوی انتخاب شده است. در بررسی و مقایسه این شروح، از یک سو به اختلاف ضبط ابیات توجه شده و از سوی دیگر به ابیاتی پرداخته شده که عمدتاً دارای پیچیدگی و ابهام هستند، همچنین برای رسیدن به معنی صحیح‌تر سعی شده به بافت متنی ابیات توجه شود.

۲. پرسش‌های پژوهش

آیا قاضی ابراهیم تتوی تحت تأثیر محمد قوام بلخی بوده یا در شرح خود دارای نوآوری و ابتکار است؟ آیا توضیحات هر دو شارح در تحلیل ابیات، بسنده و کافیهست یا نارسایی و کاستی‌هایی دیده می‌شود؟

۳. ضرورت و هدف پژوهش

هدف این پژوهش نشان دادن تفاوت و تنوع دو شرح محمد قوام بلخی و قاضی ابراهیم تتوی در تبیین ابیاتی از مخزن‌الاسرار است که معمولاً این بیت‌ها محل اختلاف و تشکیک بوده‌است. با توجه به تنوع معنا و تفسیرهای ابیات مخزن‌الاسرار، بازبینی شروح و تفاسیر آن، ضرورت دارد تا نهایتاً از بین معانی مختلف هر بیت به معنای نهایی دست یافته شود. هدف دیگر، بررسی این مطلب است که شرح قاضی ابراهیم، تقلید صرف از شرح محمد قوام بوده یا در کنار توجه به آن، افزوده‌ها و نوآوری‌هایی دارد؛ همچنین با توجه به بهره‌گیری قاضی ابراهیم از محمد قوام، در این مقایسه، جایگاه شرح محمد قوام هم بهتر شناخته خواهد شد.

۴. پیشینه پژوهش

دربارۀ مقایسه شروح مخزن‌الاسرار و پرداختن به تفسیرهای شارحین در توضیح ابیات، خصوصاً مقایسه شرح محمد بن قوام بلخی و شرح قاضی ابراهیم تتوی، پژوهش زیادی نشده‌است. مقاله قوجه‌زاده (۱۳۸۳) با عنوان «شروح مخزن‌الاسرار» در شناساندن آثاری که به شرح مخزن‌الاسرار پرداخته‌اند خصوصاً نسخ خطی این شروح مفید است. مقاله ترکی و خاتمیان (۱۳۹۹)، با عنوان «اهمیت شرح محمد بن قوام در فهم مضامین مخزن‌الاسرار نظامی»، می‌کوشد نشان دهد که شرح محمد قوام بلخی بر تمام شروح بعدی مخزن‌الاسرار تأثیرگذار بوده‌است و معتقد است این شرح می‌تواند گره برخی از پیچیدگی‌های ابیات را باز کند. مقاله نورمحمدخان (۱۳۷۲) با عنوان «جستاری در نفوذ نظامی در شبه‌قاره (مقلدان و شروح آثار نظامی)» به مقلدان نظامی و شارحان آثار او در شبه‌قاره پرداخته و به معرفی اجمالی هریک پرداخته‌است. مقاله قاسمی (۱۳۷۲) با عنوان «معرفی بعضی نسخ خطی آثار نظامی در هند» به معرفی نسخه‌های خطی مربوط به آثار نظامی در هند پرداخته و برخی از نسخه‌های مخزن‌الاسرار را باجمال معرفی کرده‌است. با توجه به پیشینه پژوهش، مقاله حاضر در مقایسه دو شرح موردبحث، دارای نوآوری است و نشان می‌دهد که در این حوزه، کار چندانی نشده‌است.

۵. مقایسه شرح محمد بن قوام بلخی و شرح قاضی ابراهیم تتوی

در این مقاله با آوردن ابیات ابهام‌دار از مخزن‌الاسرار نظامی که بعضاً نیازمند توضیح و تفسیر است، ضمن مقایسه این دو شرح، به تشابهات و تمایزات تفسیرها و توضیحات هر دو شارح توجه می‌شود. چنان‌که دیده خواهد شد برخی ابیات در دو شرح، توضیحات تقریباً متفاوتی برایشان آمده و قاضی ابراهیم مقلدانه عمل نکرده و دیدگاه خود را نیز بیان کرده است، در برخی از ابیات توضیحات دو شارح، تقریباً مشابه و یکسان است و قاضی ابراهیم، دیدگاه خود را مشابه محمد قوام بیان کرده‌است.

۱-۵. افتراق نظر دو شارح در توضیح و تفسیر ابیات

گندم‌گون گشت ادیمش چو کاه یافت ازو دانه چو کیمخت ماه

(محمد بن قوام بلخی: برگه ۷۲)

اختلاف برخی نسخ و شروح به مصراع دوم و کلمات **ازو** و **جو** بر می‌گردد، فارغ از تناسب جو با گندم، کاه و دانه باید دید دو شارح موردنظر چه معنایی را برای بیت و خصوصاً مصراع دوم بیان کرده‌اند. محمد بن قوام معتقد است: «الادیم پوست و اینجا

بشره اندام مبارک [آدم] علیه السلام مراد است و گاه نیز رنگ گندم دارد و یافته ازو یعنی از قبول توبه؛ و کیمخت پوست دانه‌دار می‌باشد و ادیم به غیر دانه بود و از کیمخت ماه، آسمان مراد است و دانه‌های او ستارگان، یعنی ادیم او منور شد» (همان).

«گندم‌گون گشته ادیمش چو گاه یافته جودانه چو کیمخت ماه

یعنی ادیم گندم‌گون او بعد از خوردن دانه، مثل گاه سیاه شده و خال‌های سیاه مانند کیمخت ماه ای جرم ماه یافته چه در جرم ماه خال‌های سیاه نماید مثل کلف» (تتوی: برگه ۱۰۸).

دو معنای کاملاً متفاوت دیده می‌شود محمد قوام بیت را به بعد از توبه حضرت آدم و قبولی آن، نسبت می‌دهد و می‌گوید ادیم و پوست حضرت آدم بعد از قبولی توبه منور شد؛ قاضی ابراهیم، بیت را به بعد از خوردن دانه گندم و قبل از پذیرش توبه حضرت آدم مربوط می‌داند و می‌گوید پوست او بعد از خوردن گندم سیاه شد. همچنین محمد قوام رنگ گندم و گاه را یکی دانسته و قاضی ابراهیم رنگ گاه را سیاه می‌داند و جودانه را معنی نکرده و ابهام همچنان باقی می‌ماند. گفتنی است که مضمون بیت به قبولی توبه حضرت آدم، و بخشیده و پاک شدن گناه او مربوط است؛ در شرح دستگردی، مضمون بیت به زمان خروج حضرت آدم از بهشت تفسیر شده است. «یعنی پس از خروج از بهشت، پوست بدنش از آفتاب، گندم‌گون و چون کیمخت ماه که لکه سیاهی دارد جودانه سیاه از بدنش بیرون ریخت» (دستگردی، ۱۳۸۳: ۷۲)؛ ثروتیان نیز جودانه را ترجیح داده و معنای کوتاهی از بیت آورده «پوست او چون گندم شد مانند گاه و به رنگ گاه و سوراخ سوراخ شد مانند صورت لکه دار ماه» (ثروتیان، ۱۳۸۹: ۲۹۴)؛ زنجانی به توضیح چند ترکیب بیت اکتفا کرده است «ادیم: پوست. جودانه یافتن: سفید شدن. جودانه: نوعی کافور. کیمخت: پوست دباغت یافته» (زنجانی، ۱۳۷۲: ۳۹۱). پورنامداریان و موسوی معنای کامل تری به دست داده‌اند: «روی چون گاه گندمگون حضرت آدم که در نتیجه گناه خوردن گندم چون گاه زرد شده بود، بر اثر نافرمانی به خال سیاه نشان‌مند شد. مانند روی ماه که هم زرد و روشن است و هم دارای لکه‌های سیاه است» (پورنامداریان و موسوی، ۱۴۰۱: ۲۳۶). معنای موردنظر محمد بن قوام با فضای متنی بیت سازگار نیست زیرا بیت در جایی از مقالت اول آمده که حضرت آدم از بهشت تبعید شده و به زمین آمده ولی هنوز توبه‌اش پذیرفته نشده، بلکه نظامی موضوع توبه حضرت آدم و پذیرفته شدنش را در ابیات بعدی مطرح می‌کند. از سوی دیگر واژه جودانه چه پیوسته و چه گسسته، در اشعار نظامی و شاعران دیگر بسیار جستجو شد ولی نتیجه قابل‌ذکری به دست نیامد تا بتوان با آن، بیت نظامی را ارزیابی کرد و تنها همین بیت مخزن/الاسرار به دست می‌آید، با این توضیحات چه بسا ازو بر جو ترجیح داشته باشد.

مهره‌کش رشته یکتای عقل روشنی دیده بینای عقل

(محمد بن قوام بلخی: برگه ۴۴)

ضبط این بیت و معنای به‌دست‌آمده از آن، در نظر شارحان دیگر، تفاوت‌ها و تمایزاتی دارد، بیت علاوه بر ضبط فوق به شکل **رشته باریک عقل و دیده تاریک عقل** نیز ثبت شده است. مهره‌کش، به مهره در رشته کشیدن، و صاف و بی پرز کردن رشته، و مهره دیوار کشیدن معنی شده است. محمد بن قوام آن را در رشته کشیدن مهره و جوهر معنی کرده است «حق سبحانه و تعالی اگر چه عقل را شریف آفرید اما چون در ذات مردم نهاد و قوت دوربینی و عاقبت‌اندیشی داد و در رشته علم و حکمت درکشید، زیباتر شده که هر مهره و جوهر را که در رشته درآرند هموار و زیباتر نماید» (همان).

«مهره‌کش رشته یکتای عقل روشنی دیده بینای عقل

مهره‌کش رشته، آنکه مهره‌ها را در رشته کشد و آنکه رشته را پس از تافتن از یکسر تا سر دیگر هموار سازد به نوعی که گرهی در آن نماند و درین مقام هر دو معنی مراد تواند بود و عقل را به اعتبار تجرد و بساطت به رشته یکتای تشبیه نموده‌است و مدرکات عقل را به مهره‌ها که در رشته کشند و این بر تقدیر نیست که مراد از مهره‌کش، نظم‌کننده مهره‌ها باشد و بر تقدیری که هموارکن مراد باشد، مراد از مهره، مدرکات عقل نیست و معنی بیت آن است که آن خداوند مهره‌های معقولات را در رشته باریک عقل کشنده است ای عقل را مدرک معقولات کننده است یا رشته یکتای عقل را از گره‌ها هموارکننده است ای عقل را از آنچه نباید، معرفی و پاک‌سازنده است و آن خداوند نور دیده بینای عقل است چه ادراک عقل به نور اوست» (تتوی: برگه ۹).

معنای موردنظر محمد بن قوام فقط یک بُعد مهره کشیدن را در نظر می‌گیرد ولی معنای قاضی ابراهیم هر دو وجه را در نظر دارد. دستگردی مهره کشیدن را در معنی صاف کردن نخ و رشته و به رشته کشیدن مهره معنی کرده، «مهره کشیدن کنایت از صاف کردن رشته است به وسیله مهره یا آنکه از مهره، علوم و حکم مراد است که به رشته عقل کشیده می‌شود» (دستگردی، ۱۳۸۳: ۳)؛ در معنی دوم مهره را استعاره از علوم و حکم دانسته‌است؛ ثروتیان مهره‌کش را به مهره دیوار کشیدن، و با مهره نخ را جلا دادن معنی کرده است «مهره‌کش: دو معنی ایهامی دارد: الف: آن که مهره دیوار را می‌کشد و از گل و مهره‌های گلی بنا می‌سازد ب: آن کسی که با مهره جلا کاغذ و نخ را جلا می‌دهد» (ثروتیان، ۱۳۸۹: ۲۱۳)، البته باید توجه کرد که روشنی فقط در معنی ظاهری مدنظر نیست بلکه هدایت‌گری و ارشاد عقل نیز مدنظر است. زنجانی روشنی را در معنی نور بخشیدن به دیده عقل معنی کرده است. «مهره: گوهر قیمتی. مهره‌کش: آنکه مهره‌ها را به رشته می‌کشد. یکتا: بی‌نظیر. معنی بیت: خداوند متعال رشته بی‌نظیر عقل را با گوهرهای قیمتی آراسته است و به دیده عقل، نور بخشیده است» (زنجانی، ۱۳۷۲: ۱۵۶)؛ پورنامداریان و موسوی ضمن اشاره به نسخه بدل‌ها، مهره را به معنای دانش و معرفت دانسته‌اند: «خداوند به نظم‌کننده رشته یک‌تا و باریک عقل به مهره‌های دانش و معرفت و سبب روشنی دیده بینای عقل در شناخت حقایق است» (پورنامداریان و موسوی، ۱۴۰۱: ۲۰۹). رشته عقل ممکن است به معنی ریسیده‌شده توسط عقل نیز معنی شود یعنی رشته صفت مفعولی از رشتن، و متعلق به عقل باشد همان‌طور که دیده متعلق به عقل است. نظامی در مخزن‌الاسرار معمولاً به موازنه و ترصیع علاقه‌مند است و ممکن است متناسب با دیده عقل، رشته عقل را هم بتوان اضافه استعاری دانست، اگر رشته عقل را اضافه تشبیهی بدانیم این موازنه به هم می‌خورد. در ترکیب رشته باریک عقل و دیده تاریک عقل که در برخی نسخ آمده، اشکالی که ایجاد می‌شود آن است که عقل در مصراع اول ستوده می‌شود ولی در مصراع دوم برای آن، دیده تاریک، و نابینایی فرض کرده‌ایم و طبیعتاً روشنی دیده بینا بهتر از روشنی دیده تاریک است.

آنچه دران خانه نو آیین بود خشت پسین و آب نخستین بود

(محمد بن قوام بلخی: برگه ۵۶)

در ضبط مصرع اول این بیت، محمد بن قوام دران آورده و در مصراع دوم آب و وان نخستین، و قاضی ابراهیم در مصراع اول بدان و در مصراع دوم، خشت نخستین ضبط کرده است، اختلاف مصراع اول خیلی تأثیری در تغییر معنا ندارد ولی تفاوت واژگانی مصراع دوم معنا را تحت تأثیر قرار می‌دهد، محمد بن قوام در توضیح، به دو خشت اشاره می‌کند که خانه با یکی شروع، و با دیگری کامل می‌شود، ولی در بیت، فقط خشت پسین ذکر شده، و خشت نخستین دیده نمی‌شود، در معنا نیز آب نخستین آمده

و به خشت اول اشاره نشده است «نوآیین رسم جدید است و عمارت نو را گویند و در عمارت‌ها دو خشت معتبر است یکی آنکه اول در بنیاد نهند و دیگر آنکه بدان تمام شود و در وضع هر دو خشت ارباب ثروت ضیافت کنند... و در بعضی نسخ است خشت پسین و آب نخستین بود آب نخستین که بدان گل رسانیده گلابه کنند و آغاز عمارت کنند و حاصل معنی یکی است اما اول بهتر است» (همان).

«آنچه بدان خانه نوآیین بود خشت پسین خشت نخستین بود

خشت پسین خشت آخرین که خانه به آن تمام شود و خشت نخستین خشتی که اول در بنیاد و اساس خانه نهند و این هر دو خشت را پیش اهل عمارت و مهندسين اعتباری عظیم است و لهذا در هنگام وضع هر کدام ازین دو خشت صاحب عمارت ضیافت کند و بشاشت نماید و غرض ازین دو بیت ترجیح آن حضرت است بر آدم به اعتبار ختم دنیا به آن سرور چه جزو اخیر بر جزو اول شرف دارد و تلمیحست به حدیث نبوی صلی الله علیه و سلم که مثلی و مثل الانبیاء قبلی کرجل بنی دارا فاکملها و احسنها الا موضع لَبْنَةُ فانا بموضع اللَّيْنَةِ فی ختم الانبیاء و در بعضی نسخ خشت پسین آب نخستین واقعست و مراد از آب نخستین آبی که اول بدان گلابه کنند و آغاز عمارت کنند و نوآیین ای نوصورت یعنی در هنگامی که اشاره دنیا از جانب قضا رسید ای قضاء الهی خواست که دنیا به وجود آید از تو و از آدم آن ده ویران که دنیا باشد به عمارت رسید» (تتوی: برگه ۴۸).

محمد بن قوام هرچند در توضیحات نشان می‌دهد که با ضبط **وان** نخستین موافق‌تر است ولی در ضبط بیت آب نخستین را اساس قرار داده‌است. قاضی ابراهیم ضبط **خشت پسین خشت نخستین** را ترجیح داده است ولی تکرار خشت از لطافت بیت می‌کاهد؛ البته توضیحات او کامل‌تر و مفصل‌تر و راهگشاستر از محمد بن قوام است. با دقت در شروح دیگر دریافته می‌شود که دستگردی و ثروتیان **دای** نخستین را ترجیح داده‌اند: «دای: مهره دیوارست ... آدم نخستین دای دیوار و تو خشت آخرین بودی و البته زینت و عظمت دای نخستین خشت آخر است.» (دستگردی، ۱۳۸۳: ۲۷)، «دای: پی و پایه ساختمان. نخستین پی و آخرین خشت، خانه و ساختمان را نوآیین و تازه و استوار نگه می‌دارد» (ثروتیان، ۱۳۸۹: ۲۴۳)؛ در اشعار نظامی تا جایی که نگارنده بررسی کرده واژه «دای»، غیر از این مورد در بیت دیگری به کار نرفته‌است. زنجانی در مصراع دوم **وان** را به جای آب و دای آورده‌است: «نوآیین: تازه اساس، مرتب و نو. خشت پسین: آخرین خشت. آن نخستین: خشت اولین. توضیح: بنای خانه با خشت نخستین آغاز می‌شود و با خشت آخرین به پایان می‌رسد. یعنی: آبادی به وسیله آدم آغاز شد و به وسیله تو به کمال رسید» (زنجانی، ۱۳۷۲: ۲۰۶). البته اغلب شارحین مانند پورنامداریان و موسوی غرض نهایی بیت را به حضرت آدم و حضرت رسول (ص) تفسیر کرده‌اند یعنی آبادانی و کمال یافتگی خلقت به وجود هر دو پیامبر، قائم است. «آنچه سبب ساخته و آراسته شدن خانه می‌شود، خشت نخستین و خشت آخرین است... خانه جهان نیز خشت اولش حضرت آدم و خشت آخرش حضرت محمد (ص) بود» (پورنامداریان و موسوی، ۱۴۰۱: ۳۱۷).

چون گهر عقد فلک دانه کرد جعد شب از گرد عدم شانه کرد

(محمد بن قوام بلخی: برگه ۴۵)

«گوهر و گهر به یک معنی است و اسم جنس اند و عقد بکسر عین سلک مروارید را گویند و در مصراع اول، را مقدر است ای گهر عقد فلک را دانه کرد» (همان).

قاضی ابراهیم بیت را با همین شکل آورده و تفاوتی با ضبط محمد بن قوام ندارد «دانه کردن گره کنایه از واگردن ست یعنی آن خداوند، گره بسته فلک را واگرد و جعد شب را که عین شب باشد از گرد عدم پاک ساخت ای شب را از عدم جدا ساخت، حاصل کلام آنکه زمان و زمانیان همه بمحض صنع قدیم او از حیز عدم به صحرای وجود آمدند و فلک را هیچ گونه دخلی در سلسله ایجاد نیست» (تنوی: برگه ۱۳).

محمد قوام توضیح راهگشایی برای این بیت نیاورده و نکاتی که ذکر کرده تقریباً واضح است و ابهامی را از بین نمی‌برد، او برای مصراع دوم که تقریباً مبهم است، توضیحی بیان نکرده است. توضیحات قاضی ابراهیم ناظر بر کل بیت است ولی به گهر عقد فلک یعنی ستارگان اشاره نکرده، از سوی دیگر **گره بسته فلک را واگردن** معنای مبهمی به دنبال دارد. جعد شب را عین شب دانسته که به نظر می‌رسد دقیق نباشد و لطف و زیبایی استعاری آن را نادیده می‌گیرد. او مانند محمد قوام به شانه کردن جعد شب از گرد عدم نمی‌پردازد، و دشواری شانه زدن بر جعد و غرض نظامی را از ذکر آن در این بیت، تفسیر نمی‌کند. در شروح اخیر هم مصراع دوم بیت متفاوت معنا شده است؛ زنجانی مصراع دوم را **جعد شب از کتم عدم شانه کرد** ضبط کرده و در توضیح آن می‌گوید: «وقتی که گوهرهای عقد فلک یعنی ستارگان را بپراکند، شب از عدم بیرون آورد» (زنجانی، ۱۳۷۲: ۱۵۰)؛ دستگردی هم معتقد است: «از گشایش عقد گهر اختران و پراگندن بر نطع آسمان، شب را ایجاد کرد» (دستگردی، ۱۳۸۳: ۴). پورنامداریان و موسوی پس از توضیح ترکیبات و روابط بلاغی آن‌ها معتقدند: «وقتی که شب از روز متمایز شد، ستارگان بر آسمان شب درخشیدند و شب بر جهانیان آشکار گشت» (پورنامداریان و موسوی، ۱۴۰۱: ۲۱۶).

پرده نشین کرد سر خواب را کسوت جان داد تن آب را

(محمد بن قوام بلخی: برگه ۴۶)

محمد قوام در توضیح بیت فوق می‌گوید: «یعنی خواب را در دماغ جای داد که منشأ خواب از رطوبات بخارات غذاها است که در دماغ می‌رسد و اگر معده تهی باشد تا خشکی را قوت بود خواب نیاید و پرده نشین کرد ازین سبب می‌گوید که خواب از اعراض است و آن غیرمئی [بدون رطوبت] است و نیز در خواب پلک‌ها را بر هم بندند، و کسوت جان دادن آب را و درین بیت صنعت استعارت است یعنی آب را آب حیات حیوانات و نباتات گردانید، تن آب را ای جرم آب را از لطافت» (همان).

پرده نشین کرد به سر خواب را کسوت جان داد تن آب را

چون منشأ خواب رطوبت بخاراتیست که از معده به دماغ متصاعد شود آن را پرده نشین سر خیال کرده و کسوت جان داد تن آب را از آن تواند بود که حق جل و علا آب را مایه حیات ساخته است یا آنکه نطفه را ذوالروح و جعلنا من الماء کل شیء حی مصداق اوست» (تنوی: برگه ۱۳).

اختلاف ضبط بیت در دو شرح دیده می‌شود یعنی **سر خواب را و به سر خواب را**، که سبب تفاوت معنا شده است، در شرح محمد قوام سر خواب، توضیح داده نشده و مشخص نیست سر در این ترکیب چه جایگاهی دارد، در شرح قاضی ابراهیم سر در معنای معروف خود به کار رفته ولی خوانش و ضبط به سر پرده نشین کردن، خواب را، تا حدودی از روانی و زیبایی ترکیب کاسته است، یعنی حرف اضافه **به** معنی در می‌دهد و به نظر می‌رسد روانی خوانش محمد قوام را ندارد. دستگردی پرده نشین کردن سر خواب را کنایه دانسته «کنایت است از بستن پلک و پرده چشم در هنگام خواب» (دستگردی، ۱۳۸۳: ۵)؛ ثروتیان نیز سر خواب را

در معنی سرچشمه و منشأ خواب دانسته «سر خواب را پرده نشین کرد و هیچکس نمی‌تواند بداند که خواب و رؤیا از کجا سرچشمه می‌گیرد و چگونه است یا خود خواب و رؤیا چیست» (ثروتیان، ۱۳۸۹: ۲۱۷). پورنامداریان و موسوی به رابطه استعاری سر و خواب توجه دارند: «سر خواب: اضافه استعاری... خواب تا وقتی در چشم نیامده است دیده و دریافته نمی‌شود» (پورنامداریان و موسوی، ۱۴۰۱: ۲۲۲).

ساقی شب دستکش جام تست مرغ سحر مست ز خوش نام تست

(محمد بن قوام بلخی: برگه ۴۷)

این بیت نیز از نظر ضبط برخی واژگان و همچنین از نظر شرح و معنا محل اختلاف شارحان بوده است، محمد قوام می‌گوید: «ساقی شب استعارت است از شب و دستکش، قانندی را گویند که به دست چیزی کشد مثل مرکب جنیبت و جز آن و از جام ماه مراد است یعنی شب قانند ماهست که زینت و روشنی از ماه و کواکب است و از مرغ سحر، سحر مراد است یا به معنی حقیقی مرغان سحرخیز و یا عابدان سحرخیز که ایشان مست از نام خداوند سبحانه و تعالی می‌باشند و در بعضی نسخ، دست‌خوش نام توست دست‌خوش در اصطلاح شعرا و فضلاء متقدم عاجز و زبون را گویند یعنی عابدان سحرخیز و مستغفران اسحار و عاشقان شب بیدار زبون و اسیر نام خوش تواند» (همان).

قاضی ابراهیم مصرع دوم را به گونه‌ای دیگر ضبط کرده است:

«ساقی شب دستکش جام تست مرغ سحر مستخوش نام تست

دست‌کش، مزدور و کشنده نابینا و درین مقام معنی اول مراد است و مرغ سحر مستخوش، ضد بدمست و اضافه ساقی شب، بیانی است و مرغ سحر، لامی ای اضافه لامی، و مراد از جام، ماه است یعنی شب حامل جام تو که ماه باشد و مرغ سحری از باده عشق نام تو مستخوش است و مستی کنایه از خروش او است که در وقت شبگیری از وی به‌ظهور آید و در بعضی نسخ به‌جای مستخوش، دست‌خوش واقع است به معنی مطیع و منقاد و زبون» (تتوی: برگه ۱۷).

محمد قوام، ساقی شب را استعاره از شب دانسته که احتمالاً همان اضافه تشبیهی مراد است، او مرغ سحر را هم در معنای سحر و هم عابدان سحرخیز آورده؛ قاضی ابراهیم ساقی شب را اضافه بیانی دانسته و سپس در معنا ساقی شب را به معنی شب آورده است، او مرغ سحر را فقط در معنای معمول در نظر گرفته و تأویل و تفسیر استعاری برای آن قائل نشده است. در هر دو شرح ترکیب دست‌کش یا دستکش و عبارات مست ز خوش، مستخوش و دست‌خوش، معنا را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. پورنامداریان و موسوی ضمن توضیح معانی مختلف دست‌خوش به دریافت دیگری از بیت رسیده‌اند: «مرغ سحر اسیر و شیفته نام تو یا مشغول به نام توست» (پورنامداریان و موسوی، ۱۴۰۱: ۲۳۸). برای بررسی دقیق‌تر به کاربرد این ترکیبات در سایر ابیات و آثار نظامی پرداخته می‌شود:

نظامی در مقاله چهارم مخزن/الاسرار بیت زیر را آورده و دست‌خوش را در آن به کار برده است:

پی سپر جرعه میخوارگان دست‌خوش بازی سیارگان

(دستگردی، ۱۳۸۳: ۸۹)

دستخوش در این بیت به معنی زبون است «بازیچه دست، عاجز و زبون» (زنجانی، ۱۳۷۲: ۳۱۴).
در مقاله پنجم، بیت زیر دیده می‌شود که در آن، دستخوش و دستکش کلمات قافیه قرار گرفته‌اند:
به که به کاری بکنی دستخوش تا نشوی پیش کسان دستکش

(دستگردی، ۱۳۸۳: ۹۷)

دستخوش کردن به معنی «مهارت، ورزیدگی یافتن» (زنجانی، ۱۳۷۲: ۳۲۵) است و دستکش به معنی گدایی و دست دراز کردن است.

نظامی در لیلی و مجنون و در بخش یادکردن بعضی از گذشتگان خویش می‌گوید:

پایین طلب خسان چه باشی دست خوش ناکسان چه باشی
گردن چه نهی به هر قفایی راضی چه شوی به هر جفایی

(همو، ۱۳۶۹: ۳۰)

در اینجا دست خوش ناکسان بودن به معنی «گرفتار ناکسان بودن» (همان: ۳۳۲) است.
او در شرفنامه و در بخش نشاط کردن اسکندر می‌گوید:

چو بر رود دستان کنم دست خوش کنم مست وانگه شوم مست کش

(نظامی، ۱۳۳۵: ۴۹۶)

در همین شرفنامه و در بخش پیکار اسکندر با لشکر زنگبار می‌گوید:

به پهلوی شیر آنگهی دست کش که داری به شیر افکنی دستخوش

(همان: ۱۲۳)

چنان‌که دیده می‌شود نظامی دستخوش و دستکش را در معانی مختلف و بعضاً در کنار هم در یک بیت آورده است ولی تا جایی که بررسی شد ترکیب مست خوش یا مست خوش در آثار نظامی دیده نشده، و چه بسا در بیت محل بحث نیز دستخوش، بر **مست خوش** و **مست ز خوش**، مرجح باشد.

بحر زمین کان شده او گوهرش برده سپهر از پی تاج سرش

(محمد بن قوام بلخی: برگه ۵۱)

«او اشارت است بر پیغمبر علیه السلام و ضمیر در گوهرش عاید بر بحر، و ضمیر در سرش راجع به سوی سپهر، خلاصه بحر و کان گوهر است و خلاصه خاک بشر و افضل آن حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم» (همان).

«بحر زمین کان شده او گوهرش

برده سپهر از پی تاج سرش

این بیت صعب‌الحل می‌نماید چه اضافه بحر به زمین اگر لامی باشد لازم آید که آن سرور بحری باشد و این خلاف نفس الامر است و نیز اثبات کانی برای بحر لاطایل است زیرا که بحر فی حد ذاته محل گوهر است و اگر بیانی باشد و از بحر زمین عین زمین اراده داشته شود اثبات بحر برای زمین لاطایل باشد زیرا که بودن زمین کان، برای بودن آن سرور گوهر، کافیست و آنچه توجیه توان کرد آنست که گویم لفظ بحر را بقطع اضافه خوانند و لفظ کان به معنی که آن، صفت زمین دارند یعنی بحر است زمین کان شده ای که آن زمین چنان شده که او یعنی آن سرور شده است گوهرش ای گوهر آن زمین ای زمین که آن سرور گوهر آن شده بحر است نه زمین چه محل گوهر بحر است پس زمین بحر است و آن سرور گوهر او و سپهر از پی تاج سر خود آن سرور را بر خود برد» (تتوی: برگه ۲۸).

محمد قوام رابطه بحر، زمین و کان را توضیح نداده در حالی که همین مطلب در بردارنده ابهام اصلی بیت است. همچنین به نظر می‌رسد ضمیر **ش** در سرش به پیامبر برگردد تا به سپهر؛ یعنی برده سپهر از پی تاج سر او را و نقش مفعولی آن بر نقش مضاف‌الیهی موردنظر محمد قوام مرجح است. قاضی ابراهیم ابهام موجود در **بحر زمین کان شده** را توضیح داده و وجوه مختلف آن را بیان کرده و اشکالی که بر ساختار ترکیب گرفته جای تامل دارد، دستگرددی و ثروتیان این بیت را توضیح نداده‌اند؛ زنجانی مصراع اول را « بحر و زمین کان شده او گوهرش » (زنجانی، ۱۳۷۲: ۱۷۸) ضبط کرده‌است. پورنامداریان و موسوی نیز بحر و زمین ضبط کرده‌اند و خوانش آن‌ها فاقد ابهام است: «بحر و زمین: به کان تشبیه شده است» (پورنامداریان و موسوی، ۱۴۰۱: ۲۶۷).

خوشه که از سنبل تر ساخته سنبله را بر اسد انداخته

(محمد بن قوام بلخی: برگه ۵۱)

«سنبل بیخ گیاهی است خوشبوی هندوی چهر گویند و سنبله خوشه و برج سنبله را گویند و برج سنبله عورتی را ماند سر سوی مغرب و پایها سوی مشرق و روی به جنوب آورده در یک دست خوشه گرفته آن سه ستاره است و در دست دوم سماک الاعزل و برج اسد شیر را ماند نه تمام خفته و نه تمام ایستاده و روی به مغرب آورده حاصل از خوشه، برج سنبله مراد است سنبل تر ساخته یعنی خوشبو کرده که سنبل خوشبوی است سنبله را بر اسد انداخته از سبب آنکه برج سنبله بعد برج اسد است... یعنی هجوم هزارهز و دارات و درات محمدی سنبله را بر اسد انداخته» (همان).

خوشه کزان سنبل تر ساخته سنبله را بر اسد انداخته

سنبل گیاهیست که زلف را به آن تشبیه کنند و مراد از آن درین مقام گیسوی آن سرور است و سنبل تر یعنی تازه و سنبله برج ششم و اسد برج پنجم و سنبله به معنی خوشه است و برج ششم را به سبب آن گویند که آن به صورت زنی ماند سر به سوی مغرب و پایها سوی مشرق و رو به جنوب آورده و به یکدست خوشه گرفته و آن سه ستاره است و در دست دوم سماک الاعزل یعنی آن سرور خوشه که از زلف و گیسوی خود ساخته بود سنبله را از کمال شرمندگی از جا درآورده بود تا به حدی که از مقام و محل خود بر هم خورده بر اسد افتاده بود و تواند بود که بر اسد انداختن سنبله را کنایت از مسرور ساختن و به اهتزاز درآوردن آن باشد و خوشه از سنبل تر ساختن جمع کردن موپهای گیسوی مبارک است» (تتوی: برگه ۲۸).

در ضبط محمد قوام هیچ ضمیری برای ارجاع به پیامبر دیده نمی‌شود و اگر این بیت را با این شکل از دیگر ابیات جدا کنیم هیچ ارتباطی با معراج پیامبر پیدا نمی‌کند، در ضبط‌های دیگر که **خوشه کزو** یا **کزان**، آمده، این ارجاع حفظ شده است. در شرح قاضی ابراهیم اگر مصراع اول را به معنی جمع کردن موی‌های گیسوی مبارک پیامبر بدانیم ارتباط آن با مصراع دوم و بیت قبل ضعیف می‌شود و نقش برج سنبله که در بیت محوریت دارد تا حدودی نادیده گرفته می‌شود. نکته دیگر این است که آیا نهاد بیت باید پیامبر باشد یا خوشه، و همین مطلب معنا و تفسیر را عوض خواهد کرد. زنجانی بیت را به شکل دیگری ضبط کرده است:

«خوشه کزو سنبل تر ساختند سنبله را بر اسد انداختند»

(زنجانی، ۱۳۷۲: ۱۷۹)

در این ضبط، نهاد به مرجع بیرونی ارجاع داده می‌شود و با فضای ابیات قبل و بعد سازگار نیست. پورنامداریان و موسوی سنبل تر را به معنی زلف معطر و خوش‌بو می‌دانند: «برج سنبله (که به صورت زنی است) که به سبب وجود نورانی و معطر پیامبر (ص) برای خود زلف معطر و خوش‌بو ساخته است، خوشه گندمی را که به دست راست دارد برای شیر (برج اسد) انداخته است» (پورنامداریان و موسوی، ۱۴۰۱: ۲۷۰).

۲-۵. اشتراک نظر دو شارح در توضیح و تفسیر ابیات

با دقت در ابیات زیر مشخص می‌شود که نظر دو شارح در تفسیر و توضیح تقریباً مشترک و یکسان است و چه بسا قاضی ابراهیم تتوی از شرح محمد بن قوام بلخی اقتباس و تقلید کرده است:

خضر عنان زین سفر خشک تافت دامن خود تر شده وان (زان) چشمه یافت

(محمد بن قوام بلخی: برگه ۵۷)

«سفر خشک آن را گویند که بر مراد نرسیده و ازین سفر هم اشارت بران قبول است و مراد از چشمه چشمه آب حیوان است و خضر علیه السلام از سبب آنکه آب حیوان خورد برای بقای خود که تا قیامت زنده ماند و اسکندر ذوالقرنین قصد آن کرده بود... و خضر و الیاس هر دو مقدمه لشکر سکندر بوده‌اند و هم ازین سبب از قبول مذکور بازماندند» (همان).

«خضر عنان زین سفر خشک تافت دامن خود تر شده چشمه یافت»

سفر خشک سفری که به مراد نرساند و درین مقام، قبول مذکور را سفر خشک تصور کرده به اعتبار آنکه طلبکاران را به مدعا نرساند و حصول آن امری موهبی است نه مکتسبی و مراد از چشمه چشمه آب حیوان است که خضر علیه السلام از آن چشمه آب خورده یعنی خضر علیه السلام قصد این سفر داشته اما چون در اثناء سفر دامن او آلوده آب حیوان شد ای طمع آب حیوان برو غالب آمد چنان که از برای حیات دنیا ازان خورد به واسطه عدم مناسبت آخر عنان خود را ازان سفر برتافت» (تتوی: برگه ۵۱).

اگر از ضبط ابیات بگذریم که قدری تفاوت در دو نسخه دیده می‌شود، توضیحات قاضی ابراهیم تتوی تقریباً مشابه توضیحات محمد قوام است و چیز دیگری بر آن نیفزوده است. این بیت در نظر شارحین اخیر یعنی دستگردی و زنجانی یکسان است و با معنی دو شارح مورد بحث مشابهت دارد؛ البته ثروتیان در توضیح سفر خشک دیدگاه دیگری دارد: «سفر خشک: سفر زهد و ریاضت و سختی کشی و مبارزه با نفس» (ثروتیان، ۱۳۸۹: ۲۴۵). پورنامداریان و موسوی آن را به معنی سفر در خشکی معنی کرده‌اند: «این سفر

خشک: خضر با موسی سفری را در دریا آغاز می‌کند اما برای ربودن گوی قبولی می‌بایست سفری در خشکی بکند» (پورنامداریان و موسوی، ۱۴۰۱: ۳۲۲).

تا شب او را چه قدر قدر هست زهره شب سنج ترازو بدست

(محمد بن قوام بلخی: برگه ۵۱)

«اکنون ذکر برج میزان می‌کند و المیزان ترازو و برج میزان ترازو را ماند دو پله سوی مغرب و مشرق نزد حکماء هند کپان را ماند و میزان خانه زهره است چه قدر ای چه مقدار قدر هست ای عظمت و اعتبار است و زهره از کواکب شبی است، حاصل آن است ترازو بدست گرفته یعنی در برج میزان علو مرتبه شب قدر پیغمبر علیه السلام را می‌سنجد» (همان).

«تا شب او را چه قدر قدر هست زهره شب سنج ترازو بدست

زهره از کواکب شب تابست بنابراین آنرا شب سنج گفته و مراد از ترازو برج میزانست و آن به ترازو می‌ماند دو پله دار، پله بجانب مشرق و پله بجانب مغرب و خانه زهره است لهذا زهره را ترازو بدست گفت و معنی آنست که زهره شب سنج ترازو را که برج میزان باشد بدان سبب در دست داشته که بدان ترازو شب معراج او را قدر و مرتبه بسنجد» (تتوی: برگه ۲۹).
معنای هر دو شارح به هم نزدیک است و ضبط و خوانش بیت هم یکسان است و تقریباً ابهامی ندارد. در نظر دستگردی، زنجانی و پورنامداریان و موسوی نیز معنای بیت، قریب به همین معناست و ثروتیان معتقد است: «میزان خانه زهره است و شاعر آن را به صورت کفه ترازو پیش چشم دارد و به سنج (= سنج در عربی) همانند کرده است» (ثروتیان، ۱۳۸۹: ۲۲۷).
در آثار نظامی بین سنج و سنگ مشابهت زیادی دیده می‌شود:

چو شاه آن متاع گران سنج دید چو دریا یکی دشت پر گنج دید

(نظامی، ۱۳۳۵: ۱۳۲)

همان گوهری جام یاقوت سنج کلیدیست بر قفل بسیار گنج

(همان: ۳۳۰)

با توجه به توضیحات بالا شاید بتوان این معنی را نیز برای بیت مذکور پذیرفت: «برای سنجش ارزش پیامبر و شب معراج، زهره، شبانه در برج میزان، سنگ ترازو به دست، منتظر آمدن پیامبر بود» (نبی‌لو، ۱۳۹۲: ۱۰۴).

چون ز کمان تیر شکرزخمه ریخت زهر ز بزغاله خوانش گریخت

(محمد بن قوام بلخی: برگه ۵۱)

«شکرزخم تیری را گویند که پرآماج در محلی دیگر بصواب رسد و بزغاله برج جدی است و جدی حیوانی مرکب را ماند نیمه اول او از بز و نیمه آخر وی ماهی و جدی زحل است و انگیزنده تلخه و سوداست و این بیت متضمن قصد زهر است که برای

پیغمبر علیه السلام در بزغاله تعبیه کرده بودند و آنچه آن بود که زینب دختر حارس یهودی بزغاله را زهرزده بریان کرده پیش پیغمبر آورد و پیغمبر و بعضی صحابه از آن چند لقمه تناول کرده بودند که پیغمبر علیه السلام گفت که دست ازین بدارید که درین زهر تعبیه کرده اند و این بزغاله با من به سخن آمد و گفت یا رسول الله لاتاکل منی فانی مسموم» (همان).

«چون ز کمان تیر شکرزخمه ریخت زهر ز بزغاله خوانش گریخت

تیر شکرزخمه تیری که به هدف رسد یعنی چون از برج قوس تیر انداخت هر زهری که برج جدی داشته است برطرف شد و از آنجا که قوس در لغت کمان است و به اصطلاح منجمین برج نهم که صورت کمان با تیر داخل صورت اوست و نیز وبال خانه عطار است که به تیر موسومست رسیدن آن سرور را در شب معراج و پرداختن به حال برج قوس بدین نهج بیان نمود و جدی را از آنجا که خانه زحل است و زحل نحس اکبر است بزغاله با زهر قرار داده است... درین بیت تلمیح است به قصه مشهور رینب یهودیه که زهر در بزغاله تعبیه کرده پیش آن حضرت آورده بود و پیغمبر علیه السلام و بعضی صحابه رضی الله تعالی عنهم از آن تناول کردند و در اثناء تناول آن حضرت فرموده که این بزغاله می گوید یا رسول الله لاتاکل منی فانی مسموم» (تتوی: برگه ۲۹).

در این بیت نیز معنای قاضی ابراهیم تقریباً مشابه معنای محمد قوام است. این بیت را دستگردی، ثروتیان، زنجانی و پورنامداریان و موسوی نیز به همین شکل البته مختصرتر توضیح داده اند.

حقه مه بر گل این مهره زن سنگ زحل بر قدح زهره زن

(محمد بن قوام بلخی: برگه ۴۸)

«از حقه مه چشمه ماه مراد است که در بعضی شبهها در اوایل و اواخر ماه همچو حقه می‌نماید و نیز حکما صورت کواکب را که تصور کرده اند ماه را به مردی که حقه بر دست دارد و زحل را بر دست راست و به دست چپ عصا و بر گوری نشسته و مردگان را به عصا می‌جنباند و زهره عورتی خنیاگر به یکدست قدحی و به دست دیگر نای می‌زند و بعضی حقه مه آسمان را گفته‌اند و از گل مهره زمین مراد است یعنی کواکب را بر زمین افکن و سماوات را بیچ و قیامت قایم کن و بعضی از سنگ زحل نحوست او و از قدح زهره سعادت او مراد داشته‌اند یعنی نحوست را بر سعادت زن و حاصل معنی همان است» (همان).

«حقه مه بر گل این مهره زن سنگ زحل بر قدح زهره زن

مراد از حقه جرم مه است و مراد از گل این مهره کره ارضیست که به گل مهره ماند و مراد از سنگ زحل جرم زحل است که به سنگ سیاه ماند و زهره چون مطربه فلک است قدح را برای او اثبات کرده و کاسه رباب اراده نموده است یعنی ماه را بر زمین زن و زحل را بر اسباب طرب زهره و می‌تواند بود که مراد از حقه ماه آسمان باشد و مناسبت الفاظ ظاهر است» (تتوی: برگه ۱۷).

معنا و شرح هر دو شارح به هم نزدیک است و ابهام و اختلاف خاصی در آنها دیده نمی‌شود. در شروح اخیر نیز همین معنا مورد نظر شارحان بوده است. البته کاربرد تشبیهی یا استعاری حقه مه، مهره، سنگ زحل و قدح زهره، واضح و دقیق توضیح داده نشده است، «حقه مه: اضافه تشبیهی، مهره: استعاره از زمین» (نبی‌لو، ۱۳۹۲: ۸۶). گفتنی است که از شروح مورد نظر در این مقاله، علاوه بر شرح نبی‌لو، فقط در شرح پورنامداریان و موسوی به اضافه تشبیهی بودن حقه مه و سنگ زحل، و استعاره از زمین بودن مهره اشاره شده است. (پورنامداریان و موسوی، ۱۴۰۱: ۲۴۲).

نتیجه‌گیری

شروح مخزن‌الاسرار محمد قوام بلخی و قاضی ابراهیم تتوی از شروح ارزش‌مند و معتنمی است که به دست ما رسیده است و همان‌طور که دیده شد شرح مخزن‌الاسرار محمد قوام بلخی که از قرن هشتم هجری قمری باقی مانده تا حدودی شرح قاضی ابراهیم تتوی را تحت تأثیر قرار داده است، و قاضی ابراهیم در بخش‌های مختلفی از شرح خود به این امر اذعان کرده است، در عین حال مقلد صرف نبوده و در ابیات مختلف شرح متفاوت‌تری از محمد قوام بلخی آورده و سعی کرده کاستی‌ها و نواقص شرح او را کامل کند، با وجود این، در برخی از ابیات مورد بحث، ابهام و نارسایی شرح و معنا باقی مانده است و شواهد متنی و بافت کلامی نظامی نیز در رفع این دشواری‌ها راهگشا نیست. برای برطرف کردن ابهام‌ها از شروح اخیر هم کمک گرفته شد که تا حدودی مفید افتاد ولی در برخی از ابیات اشکال پابرجاست و شروح قدیم و جدید در برابر پیچیدگی‌های سخن نظامی کاری از پیش نمی‌برند. بنابراین پیشنهاد می‌شود با مراجعه به شروح قدیم و جدید، مجدداً ابیات مشکل مخزن‌الاسرار شرح داده شود. البته گفتنی است شرح مخزن‌الاسرار پورنامداریان و موسوی تا حد زیادی برخی از نواقص را توضیح داده است و با توجه به اینکه این شرح، مستقل از شروح دیگر به شرح ابیات پرداخته، ضرورتی ندیده است که به شروح قدیمی بپردازد. باید توجه کرد که مقایسه‌هایی از این دست که در مقاله حاضر انجام شده، ضمن احیای آثار گذشتگان و آشنایی بیشتر خوانندگان با آن‌ها، سبب دریافت دقیق‌تر موضوع می‌شود و این مطلب در مقایسه دو شرح مذکور از نظر ضبط ابیات، چگونگی و روش شرح ابیات کاملاً مشهود است.

منابع

- برتلز، ی.ا. (۱۳۵۵). *نظامی شاعر بزرگ آذربایجان*. ترجمه ح. صدیق، تهران: پیوند.
- پورنامداریان، تقی و مصطفی موسوی (۱۴۰۱). *مخزن‌الاسرار*. تهران: سخن.
- ترکی، محمدرضا و عاطفه خاتمیان (۱۳۹۹). «اهمیت شرح محمد بن قوام در فهم مضامین *مخزن‌الاسرار* نظامی». *متن پژوهی*، سال ۲۴، شماره ۸۵، ص ۲۳۱-۲۶۰.
- تتوی، ابراهیم (بی‌تا). *شرح مخزن‌الاسرار نظامی*. نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ثبت 4814.
- تتوی، ابراهیم (بی‌تا). *شرح مخزن‌الاسرار نظامی*. نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ثبت 18129.
- ثروتیان، بهروز (۱۳۸۹). *مخزن‌الاسرار*. تهران: امیرکبیر.
- دستگردی، حسن وحید (۱۳۸۳). *مخزن‌الاسرار*. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: قطره.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۹). *پیرگنجه در جستجوی ناکجاآباد*. تهران: سخن.
- زنجانی، برات (۱۳۶۹). *لیلی و مجنون نظامی*. تهران: دانشگاه تهران.
- زنجانی، برات (۱۳۷۲). *شرح مخزن‌الاسرار*. چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۸۱). *تاریخ ادبیات ایران*. چاپ نهم، تهران: انتشارات فردوس.
- قاسمی، شریف حسین (۱۳۷۲). «معرفی بعضی نسخ خطی آثار نظامی در هند»، *مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی*. تبریز: دانشگاه تبریز، ص ۶۲۴-۶۳۲.
- قوجه زاده، علیرضا (۱۳۸۳). «شروح *مخزن‌الاسرار*». *آینه میراث*، شماره ۲۵، ص ۹۰-۱۰۸.
- محمد بن قوام بلخی (بی‌تا). *شرح مخزن‌الاسرار نظامی*. نسخه خطی کتابخانه مجلس، شماره ثبت 19331.
- مهر، نورمحمدخان (۱۳۷۲). «جستاری در نفوذ نظامی در شبه‌قاره (مقلدان و شروح آثار نظامی)»، *مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی بزرگداشت نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی*. تبریز: دانشگاه تبریز، ص ۳۷۳-۳۹۹.
- نبی‌لو، علیرضا (۱۳۹۲). *سحر حلال*. چاپ اول، قم: دانشگاه قم.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۳۵). *شرفنامه*. به کوشش حسن وحید دستگردی، چاپ دوم، تهران: کتابفروشی ابن سینا.